

روایت مادری که بیش از ۳ دهه مرهم درد فرزندان معلولش بوده است

قهرمان خانه

سمیرا شاهیان در محله پایین خیابان ویکی از کوچه های وحدت، خانه ای است که استواری اش بیشتر بر پایه فداکاری های مادرانه یک بانو است: مادری که هر صبح با صدای نفس ها و دغده های دو جوان معلول بیدار می شود. این دو پسر گرچه شغلی برای خود دارند، باز هم جهان را در محدوده نگاه مادرشان می فهمند. سیده اقدس حقانی موسوی، مادری با سه فرزند است: دو پسر سی و هشت و بیست و هشت ساله که با وجود معلولیت ذهنی شان، آن ها رانه باری بردوش، که امتحان الهی می داند. او یک دختر هم دارد که دلش رابه سه نوه گرم کرده است. با اینکه همیشه وقتی به پسرهایش نگاه می کند، حسرت دامادی شان را می کشد، شکرگزاری را جایگزین حسرت خوردن می کند. او نه تنها از پانفتماده است، بلکه در کنار مراقبت های روزانه از فرزندان، فعالیت های مذهبی و فرهنگی اش را هم در محله ادامه می دهد. اسفند سه سال پیش در همین نشریه از تلاش های خانم موسوی در آیین بندی نیمه شعبان نوشتیم. تلاش های این بانوی صبور برای فراهم کردن شرایط ظهور، بیش از دود دهه سابقه دارد. برای او، همین اتکاب به معنویات است که هر روز زندگی اش را از نو می سازد. این بار اما از مادرانگی های او برای دو فرزند معلولش نوشتیم.



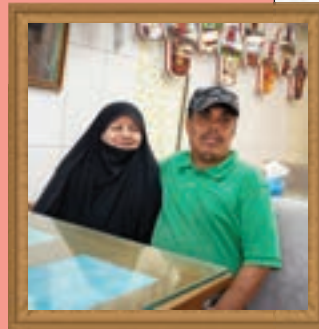
برای خواندن گزارش فعالیت های این بانوی پرتلاش محله پایین خیابان کد روبه رورا اسکن کنید.



● تولد و مسئولیتی بزرگ

اقدس خانم درباره روزهایی می گوید که نخستین نشانه های تفاوت در رشد پسرانش را فهمید: «وقتی دیدم حامد سنش بیشتر می شود، ولی مثل بقیه بچه ها حرف نمی زد و نمی نشیند، دلم ریخت، با اینکه من و همسر من نسبت دور فامیلی با هم داریم و در خانواده پدری ام هم چند مورد معلولیت وجود دارد، انتظارش را نداشتم این موضوع برای فرزند من مشکل ساز شود.» در همان سال های کودکی حامد، یک شب، مادر دل نگران خوابی می بیند. او بر ایمان تعریف می کند: پنج سالش بود. خواب دیدم در حرم امام رضا^(ع) هستیم. پسر تقاضای آب از سقاخانه می کند و کلمه آب را ادا می کند. هنوز هم وقتی یادش می افتم، موی تنم سیخ می شود. از خواب که بیدار شدم، حامد گفت: «آب می خواهم.» منقلب شده بودم و شروع کردم به گریه. از همسر خواستم به حرم برویم، ولی او مخالفت می کرد. می گفت: «تازانو برف آمده است، چطور برویم؟»

بالاخره همسرش دل به دل او می دهد و راهی می شوند. اقدس خانم اضافه می کند: به بچه ام آب ندادم تا به حرم برسیم. یقین داشتم اتفاق خوبی می افتد. می خواستم از آب سقاخانه بخورد. از همان شب حامد حرف زد. از نظر من که مادرش هستم، حالا هم مشکل زیادی ندارد. ولی ذهنش عقب تر از سنش است.



● دشواری ها و وظیفه مادری

برای هر مادری، حتی ناراحتی کوچک فرزندش، یک غم بزرگ است. چه برسد به رنج ذهنی و جسمی. برای اقدس خانم هم صبر بوده و توکل که نجاتش داده است. او می گوید: صبرم زیاد است. حامد خیلی عصبی و پر خاشگر است. یک بار در خیابان با هم بودیم؛ بایک عابر بحثش شد. آن فرد هم روبه من، اصطلاح رایجی را که به این بچه ها می گویند، به پسر من گفت. خودم را کنترل کردم و جوابش را ندادم. همیشه در این طور موقعیت ها صبوری می کنم و می گویم بگذار مردم هر چه می خواهند بگویند.

او پسر بزرگ تر از کودکی مراقبت و تالین سن، ظفت و رفت کرده است. پسر دومش، امیر حسین هم شرایط حامد را دارد، ولی آرام تر است. بیماری هر دو شان معلولیت ذهنی است و از نظر راه رفتن و جسمانی مشکلی ندارند. این مادر صبور می گوید: پسر اولم را که خدا داد، گفتم حکمت است. پسر دومم را هم که داد، گفتم باز هم حکمت است. وظیفه من این است که فقط مادر باشم.



● خویم با حال خوب بچه هایم

این روزها حامد و امیر حسین پاکباز خسرو شاهی هر دو شاغل هستند. حامد شاگرد یک مغازه آبمیوه فروشی در نزدیکی خانه شان است و امیر حسین هم شاگرد یک مغازه خیاطی. مادر پسر ها با خوشحالی از اینکه بچه ها سرشان به کار گرم است، می گوید: حال هر دو شان با کار خوب است. خیلی احساس مسئولیت می کنند. با اینکه مبالغی که به آن ها می دهند، کفاف یک سوم خرج خودشان را هم نمی دهد. با این حال، من از رضایت بچه هایم حالم خوب است. استاد کار امیر حسین آن قدر به او اعتماد دارد که حتی وقتی به سفر می رود، مغازه را به او می سپارد. حامد هم با اینکه خیلی عصبی است، اهل محله را می شناسد و مردم دوستش دارند.

● سفرهای اربعین با پسر ها

مادر به یاد ندارد حتی در فکرش هم قید بچه هایش را بزند. می گوید: دنیا هم فرزند من را رها کند، من رهاشان نمی کنم. چند سالی است که با حامد به پیاده روی اربعین هم می رویم. بیشتر همراهان او را دوست دارند و هوایش را دارند. اقدس خانم در طول مصاحبه، لحنش آرام است. از بی توجهی های بهزیستی صحبت می کند، ولی نگاهش مهربان است. سال های سختی را پشت سر گذاشته است و توضیح می دهد: حامد فقط یک کارت از بهزیستی دارد که اگر در خیابان درگیری شد، مردم بدانند چه وضعیتی دارد. او در خانه با هیچ کس جز خودم سازگار نیست. نا آرام است و مراقبت و همراهی با او نیاز به صبر دارد، حتی کمتر پیش می آید دو برادر در یک فضا کنار هم حضور داشته باشند. ولی امیر حسین این مشکلات را ندارد. دلم می خواهد دامادش کنم. از طرفی پدرش هم یک راننده است و درآمد چندانی برای حمایت از پسر ها ندارد.

● بانوی فعال و با سلیقه

اقدس حقانی موسوی در کنار همه این بارهای سنگین، فعالیت های مذهبی دارد. همچنین بافتنی می بافتد و می فروشد. لباس های نوزادی را که بافته است، نشان می دهد. به ظرافت و سلیقه بافته شده اند. مبلغی که برای این همه سلیقه بیان می کند، شاید یک سوم قیمت لباس های نوزادی موجود در بازار است. می گوید: بافتنی می بافم، لباس گرم نوزادی درست می کنم. گاهی این لباس ها را می خرند و گاهی هم روی دستم می ماند. او به خاطر فعالیت های جمعی اش در مسجد و پایگاه بسیج امام هادی^(ع)، بانویی شناخته شده در محله است. در این باره بیان می کند: چیزیه و سیسمونی برای خانواده های نیازمند تهیه می کنیم. در مناسبت هایی هم که بازارچه برگزار می شود، بافتنی هایم را برای فروش می برم.

● جمعه ها و زیارت مادر و پسر

برای این مادر دلسوز، حرم امام رضا^(ع) پناهگاه روح خسته ای است که میان دغده های مادری، هر روز بیشتر فرسایش می یابد؛ جایی که هر بار به آنجا وارد می شود، گویی سال ها خستگی از تنش بیرون می رود. او جمعه شب ها با پسرهایش به حرم می رود؛ هم برای آرامش خودش، هم برای آرامش آن ها. این بانوی خادم یار می گوید: پسر هایم وقتی وارد صحن می شوند، آرامش خاصی پیدا می کنند. حتی اگر در خانه بی قراری کنند، وقتی به حرم می رسیم، آرام هستند.

● چهارشنبه های زیارتی دونفره

در کنار جمعه های مادرانه، چهارشنبه ها را همسر خانم موسوی در زیارت همراهی اش می کند. زیارت های دونفره برای این زن و شوهر، نوعی تجدید روحیه برای ادامه دادن مسیر دشوار زندگی است. یک قرار که هم خودش به آن نیاز دارد و هم دیگر اعضای خانواده اش.